**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021214**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما عرض کردیم که ظن در آیات قرآن در موارد مختلف به کار رفته. گاهی اوقات در مورد اعتقاد باطل و مخالف واقع به کار رفته، آدرس‌هایی‌اش را دادیم. بعضی وقت‌ها در مورد اعتقاد غیر مستند به حجت به کار رفته، آن هم آدرس‌هایش را دادیم. گاهی اوقات ظن به معنای علم هست، حالا به معنای علم که می‌گوییم یعنی در مورد علم حالا در مورد اینکه آن چیزی که این معنا را افاده می‌کند چیست صحبت خواهیم کرد. یکی از معانی ظن هم متهم کردن شخص هست، اتهام هست، آیۀ شریفۀ «وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» کأنّ نسبت به خدا ظن‌هایی دارند. حالا اینها را توضیحاتی دارد بعدا عرض می‌کنم.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»

که ظاهرا اشاره به همین تهمت زدن‌های به دیگران هست. البته این معنا را گاهی اوقات با کلمۀ سوء یا مثل سوء بهش تصریح می‌شود، مثل «الظّانِّينَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ»، سورۀ فتح، آیۀ ۶. «وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ» سورۀ فتح، آیۀ ۱۲.

گاهی اوقات یا مثلا «يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجاهِلِيَّةِ»، آل عمران، آیۀ ۱۵۴.

کلمۀ سوء را که به کار برده ظننتم ظن السوء، سورۀ فتح، آیۀ ۱۲ که عرض کردم. بعضی جاها نه خود «تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» ظاهرا به معنای این هست که گمان‌های ناروا در مورد خدا به کار می‌برند.

گاهی اوقات ظن هم به معنای اعتقاد غیر مستند به حجت هست. صحبت سر این بود که این معانی از کجا استفاده شده؟ آیا ظن به نحو اشتراک لفظی بر این معانی دال هست؟ یا مثلا مجازا بر این معانی دال هست؟ یا گونۀ دیگری است؟ ما عرض می‌کردیم که نه ظن به معنای جامع اعتقاد است، حالا با یک توضیحی که بعد عرض می‌کنم. و این ویژگی‌هایی که این ظن خلاف واقع هست یا غیر مستند به حجت هست یا این ظن به مرحله‌ای رسیده است که احتمال خلاف نمی‌رود و اعتقاد جازم هست، یا اعتقاد غیر جازم هست، همۀ این ویژگی‌ها و خصوصیات این اعتقاد از سایر دال‌های در کلام استفاده می‌شود. و یکی از دال‌ها استثنا است که در جمله هست که باید دید مستثنی منه چیست. آیا از مطابقت با واقع استثناء شده؟ می‌گوید این ظن خالی هست، یعنی ظنی هست که تنها ظن دارد، یعنی ظنی نیست که مطابق با واقع باشد، یا تنها ظن دارد یعنی ظنی نیست که یک دلیل و پشتوانه کنارش باشد، این بستگی دارد که آن حصری که از استثنا استفاده می‌شود به چه ملاحظه‌ای باشد، این حصرها حصرهای اضافی است، حصرهای اضافی قرائن مقام نشان می‌دهد که مستثنی منه ما چیست. گاهی اوقات چنین هست، گاهی اوقات مثلا تصریح شده که اینها به واقع نرسیدند، ما لهم به من علم الا اتباع الظن. ما در مورد علم هم عرض کردیم علم به معنای رسیدن به واقع هست. به معنای اعتقاد جازم نیست. اعتقاد جازم ممکن است مخالف واقع باشد نه از دید آن شخصی که اعتقاد جازم دربارۀ او گفته می‌شود، از دید متکلم. متکلمی که در مورد یک نفری می‌گوید اعتقاد جازم دارد می‌گوییم ممکن است این اعتقاد مخالف واقع باشد، ولی متکلمی که می‌گوید این آقا به واقع رسیده دیگر نمی‌تواند بگوید که شاید نرسیده باشد این تناقض هست، علم به معنای رسیدن به واقع هست، بنابراین اگر می‌گوییم این آقا به واقع نرسیده، ظن دارد، خب ظن یعنی اعتقاد مخالف واقع، چون در کنارش این مطلب ذکر شده که به واقع نرسیده، یا از آن طرف اگر بگوید علم دارد به واقع رسیده ظن بگوید و از آن طرف هم بگوید به واقع رسیده. این وقت این می‌شود ظن یعنی اعتقاد واصل به واقع. بنابراین عَلِمَ یعنی به واقع رسید، این معنای عَلِمَ با عَلِمَ که در منطق به کار می‌رود که ممکن است جهل مرکب باشد به اعتقاد متکلم با او سازگار نیست، عَلِمَ دیگر توش کذب نخوابیده، عَلِمَ یعنی رسیدن به واقع. و گاهی اوقات اینکه ظن به معنای اعتقاد مخالف واقع هست به خاطر صیغۀ ماضی هست که به کار رفته. کأنّ می‌گوید قبلا این اعتقاد را داشته، حالا دیگر این اعتقاد را ندارد، ولی متوجه شده که این اعتقادش نادرست بوده، علتی که در مقام مفهوم هست از جهت زمان، می‌گوید این اعتقاد فقط در زمان ماضی است، در زمان کنونی این اعتقاد نبوده، خب این معنایش این است که، خود متکلم هم، خود آن ظان هم متوجه شده که اعتقادش نادرست است، نه تنها من متکلم متوجه شدم اعتقادش نادرست است خود آن هم بعدا فهمیده که اعتقادش نادرست بوده. یکی از معانی ظن عرض کردم به معنای تهمت زدن هست، به اصطلاح تظنون بالله ظنونا، این چطور این معنای تهمت زدن از اینها استفاده می‌شود؟ به نظر می‌رسد که ببینید بعضی وقت‌ها حذف مفعول و مبهم گذاشتن کلمه به خاطر زشت بودن کلمه است، می‌گوییم پشت سر فلانی حرف‌هایی می‌زنند، کلمۀ حرف که توش حرف بد بودن نخوابیده، پس چرا می‌گویید؟ حالا پشت سر تعبیر نکنم، دربارۀ فلانی حرف‌هایی می‌زنند. دربارۀ فلانی حرف‌هایی می‌زنند چرا این ازش ما می‌فهمیم که آن حرف‌ها حرف‌های مزخرفی است؟ یعنی بدی است، به دلیل اینکه کأنّه یک چیزهایی هست که من نمی‌خواهم ذکر کنم. اگر خوب بود که می‌گفتم. این بد بودنش هست، کما اینکه خیلی وقت‌ها کلمۀ کنایه علتی که کنایه حرف زشت ازش در می‌آید به خاطر اینکه اگر زشت نبود آن معنا را تصریح کردنش تصریح می‌کردند، فرض کنید می‌گوید به فلان آقا، برای چی این لفظ؟ می‌گوید شنیدم که رستم فلان کاره بود، فلان کاره بود این نمی‌دانم تا آخر این شعر حالا بقیه‌اش بماند در وقت دیگری، این تعبیرات برای چی معنای بد ازش استفاده می‌شود؟ ‌نفس عدم تصریح به معنا گاهی اوقات معنایش این است که آن معنایی هست که زشت است نمی‌شود بهش تصریح کرد. این «تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» کأنّ می‌گوید حرف‌هایی می‌زنند در مورد خدا، حرف‌هایی که زشت است، چون زشت است، البته این معنای تظنون اگر تصریح کنیم حرف‌های خوب پشت سرش می‌زنند اشکال ندارد، یعنی همین جمله را اگر تصریح کنند پشت سر فلانی حرف‌هایی می‌زنند، البته حرف‌های خوب آن مانعی ندارد. اینکه این حرف‌ها حرف‌های بد است به خاطر سکوت و عدم تصریح به خوب بودنش است. اگر آن حرف‌هایی که زده می‌شود خوب باشد خب تصریح می‌کنند که حرف‌های خوب می‌زنند. اینکه گفتم حرف‌هایی می‌زنند خودش اشاره به این هست که آن حرف‌ها، حرف‌های بد است. یعنی اطلاق جمله و مجمل گذاشتن، عدم تصریح به ویژگی‌های آن حرف خودش نشانگر این است که آن حرف‌ها، حرف‌های نامناسبی بوده. اینها مفادهای اطلاقی خارج از مفاد خود آن لفظ هست. خب اینجا معانی مختلفی که برای ظن هست می‌شود اینها را دقت کرد که ببینیم، ما عرض می‌کردیم ظن اگر ظن در مواردی که به معنای علم به کار رفته نه اینکه ظن به معنای علم به کار رفته، این ظن از یک دلیلی ناشی شده، آن دلیل اگر وجود داشته باشد اعتقاد قطعی می‌آورد، اگر وجود نداشته باشد اصلا اعتقاد، اصل اعتقاد را نمی‌آورد، بعضی وقت‌ها بین طبیعی اعتقاد و اینکه این اعتقاد، اعتقاد جازم باشد ملازمه هست. روی اینجا کلمۀ اعتقاد را که ما به کار می‌بریم نتیجه‌اش این می‌شود که آن اعتقاد اعتقاد قطعی و جازم هست. من حالا آیات قرآن را که ذکر کردم ادامه نمی‌دهم مراجعه بفرمایید به آن آدرس‌هایی که عرض کردم. من یک نکته‌ای را می‌خواهم اینجا دنبال کنم آن اینکه آیا ما می‌توانیم یک واژۀ فارسی برای ظن بگذاریم که این مفادی که ظن دارد آن مفاد را بیشترین مشابهت را با مفهوم عربی ظن داشته باشد. ما در لغت من قبلا این را اشاره کردم می‌گویند ظن حتی در جایی که به معنای یقین هم به کار می‌رود مطلق یقین نیست، در محکم داشت الظن شکٌّ و یقین، الا انه لیس بیقین عیانٍ و انما هو یقین تدبرٍ. یقینی که از تدبر ناشی شده باشد. مبرد هم گفته لیس من کلام العرب اظن عند زید مال یرید اعلم لان العلم المشاهَد لا یناسب باب الظن. علمی که ناشی از یک نوع استدلال و برهان ورزی و خردورزی و امثال اینهاست. در تبیان یک جایی دارد قال بعض الشیوخ اصل الظن ما یجول فی النفس من الخاطر الذی یغلب علی القلب کأنّه حدیث النفس بالشیءٍ. اینجوری تعبیر کردند. کأنّ انسان با خودش حرف می‌زند حرف می‌زند حرف می‌زند به یک مطلبی می‌رسد، به ظن این حالت را دارد. من دنبال واژه‌ای بودم که بتواند نزدیک‌ترین مشابهت معنایی با ظن عربی داشته باشد، اوّل به ذهنم رسید بگوییم مثلا به این نتیجه رسید، کلمۀ نتیجه رسیدن معنایش این است که یک نوع تدبری، یک حدیث نفسی یک گفت‌وگویی پیشش هست. ولی بعد دیدم کلمۀ به این نتیجه رسید ما در جایی که نتیجه قطعی نباشد به کار نمی‌بریم در حالی که ظن الزاما به معنای علم نیست، این فقط متناسب با بعضی از موارد ظن هست، ظنی که به معنای علم هست را پوشش می‌دهد. یک واژۀ دیگری به ذهنم رسید آن این است که بگوییم به این باور رسید، به این اعتقاد رسید. این کلمۀ رسید را در این تعبیر که به کار می‌برم اشاره به این هست کأنّ حرکت کرد تا به این رسید. آن حالت تدبر و رسیدن، آن را یک جوری درش درج کنیم. آن حالت حدیث نفسی که جولان در نفسی که در بعضی از تعبیرات این لغویون هست آن را با کلمۀ رسیدن بخواهیم آن را برسانیم. خب این شاید از باور گاهی اوقات در باورهای غیر قطعی هم به کار می‌رود. ولی بعد یک تعبیری به نظرم رسید فکر می‌کنم نزدیک‌ترین واژه برای ترجمۀ کلمۀ ظن هست، فکر می‌کند، همین کلمۀ فکر می‌کند و من فکر کردم خودش یک کاری هست که در قلب انسان جولان دارد، فکر یک جولان نفسی هست، گاهی اوقات به خود آن جولان فکر اطلاق می‌شود، فکر می‌کند گاهی اوقات به اعتبار آن نتیجه‌اش است، یعنی نتیجۀ عن فکرٍ حاصل بشود. دقیقا ظن همین حالت را دارد، گاهی اوقات نفس آن جولان نفسانی را ما می‌گوییم، گاهی اوقات به آن نتیجه‌ای که از آن جولان حاصل می‌شود. من آیات قرآنی را نگاه می‌کردم می‌دیدم تمام آیات قرآنی را به راحتی می‌توان با کلمۀ فکر می‌کند ترجمه کند و ترجمه دقیق هم هست، حالا من یک سری آیات را آوردم بخوانم.

«وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها» می‌گوید ظن اهلها، یعنی فکر می‌کنند اهل آنجا که «قادِرُونَ عَلَيْها» بر آن زمین قادر هستند.

«وَ قالَ لِلَّذي ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْني عِنْدَ رَبِّكَ» به کسی از آن دو تا زندانی حضرت یوسف که فکر می‌کرد ناجٍ بینهما اذکرنی عند ربک.

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» حضرت یونس هنگامی که با حالت غضبناک از قومش خارج شد و فکر می‌کرد که لن نقدر علیه.

ببینید این کلمه‌ای که اینجا گفتیم اینجا ظن به معنای علم است به دلیل اینکه آن فکری که امثال حضرت یونس می‌کند ناشی از این است که می‌گوید من به وظیفه‌ام عمل کردم، علتی که حضرت یونس این فکر در ذهنش به این، این باور در ذهنش شکل گرفته این اعتقاد هست که عمل به وظیفه کرده، حالا کسی که عمل به وظیفه کرده یقینا خدا مجازاتش نمی‌کند. این یعنی همان ملازمه‌ای که بین آن اماره‌ای که این را به این نتیجه می‌رساند، گاهی اوقات این عرض کردم فکر کردن در واقع این هست که ما یک سری اماراتی در ذهنمان هست می‌خواهیم از این امارات به یک نتیجه‌ای برسیم. آن امارات گاهی اوقات فقط به علم می‌رسانند اگر درست باشند به علم می‌رسانند، اگر درست هم نباشند که هیچی. یعنی آن استدلال و برهان چینی یا درست است یا درست نیست. درست باشد یعنی این «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِبًا» به این معنا.

«لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» می‌گوید چرا مومنون و مومنات به خودشان خوب برای خودشان فکر نکردند.

«وَ ظَنَّ داوُودُ أَنَّما فَتَنّاهُ» داود فکر کرد که ما او را آزمایش کردیم.

همینجور آیات دیگری که اینجا هست. مثلا مواردی که به معنای علم گرفته شده، سورۀ بقره آیۀ ۴۶ که به معنای علم گرفته شده،

«الَّذينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» یعنی کسانی که فکر می‌کنند آنها با خدا ملاقات کی‌کنند.

دقیقا همین فکر می‌کنند، یعنی خود کلمۀ فکر می‌کنند در فارسی به ویژگی‌های مقام گاهی اوقات به فکر قطعی به کار می‌رود، گاهی اوقات به فکر ظنی به کار می‌رود، همان به اصطلاح کشداری واژۀ ظنی که در عربی هست که گاهی اوقات در موارد یقین علمی، اعتقاد جازم به کار می‌رود، گاهی اوقات غیر جازم به کار می‌رود کلمۀ فکر می‌کنم. مثلا در آن آیۀ ۲۳۰ سورۀ بقره در مورد آن بحث طلاق که آمده است که اگر اینها محلل واقع شد

«فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللّهِ»

فکر می‌کنند که می‌توانند، این خود فکر می‌کنند اینجا یک معنایی هست که معنای خصوص یقین نیست، چون فکر می‌کنند آدم در مورد اینکه آیندۀ زندگی‌اش چگونه هست آن ویژگی‌هایی که هست آن ویژگی‌ها گاهی اوقات انسان را به یقین می‌رساند، گاهی اوقات به اعتقاد غیر یقینی می‌رساند، اینجور نیست که حتما باید به یقین برساند. من نگاه کردم دیدم تمام مواردی که این کلمۀ ظن درش به کار می‌رود کلمۀ فکر می‌کنم. و می‌گوید دربارۀ خدا فکرهایی می‌کنند، «تَظُنُّونَ بِاللّهِ الظُّنُونَ» یعنی دربارۀ خدا فکرهایی می‌کنند. اینکه این به معنای تهمت هست به خدا تهمت زدن چون ذکر نمی‌کند که آن فکرها چه شکلی است. باید اصل فکر کردن یک چیزهایی چیز. حالا ببینید ما در فارسی گاهی اوقات کلمۀ فکر هم به کار می‌بریم فکر می‌کنم مثلا ما می‌گوییم پسر جان برای تو فکرهایی دارم، فکرهایی دارم گاهی اوقات به خاطر اینکه می‌خواهد طرف را سورپرایز کند یکباره بهش بگوید و نمی‌خواهد از اوّل او را در جریان قرار بدهد. گاهی اوقات این نکته‌اش این است که این جمله را به کار می‌برد. گاهی اوقات یک نوع تهدید است، می‌گوید فکرهایی درباره‌ات دارم، پدرت را در می‌آورم امثال اینها. اینها بستگی به موقعیت‌های جمله دارد که در چه جمله‌ای، کلمۀ فکر می‌کنم یک مفهوم کشسان به قول امروزی‌ها هست، مفهومی که معانی مختلف را می‌تواند در کنار خودش تحمل کند. من فکر می‌کنم این معنا، بنابراین معناهای مختلفی که، اوّلا در ظن عرض کردم باید یک نوع تدبر باشد. دقیقا آن مثالی که می‌گوید در سورۀ اعراف، آیۀ ۱۷۱: «وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ» فکر کردند که الآن دیگر رویشان می‌افتد. دقیقا همین معنایی که از این آیه استفاده می‌شود، فکر کردن یعنی آن حالت نفسانی که انسان در چیز انسان هست، یجول فی النفس، یعنی آن تعبیراتی که انگار آدم دارد با خودش حرف می‌زند آن تعبیری که از قال بعض شیوخ که تعبیر دقیقی هم هست، البته کامل نیست ولی توخالی از دقت نیست دقیقا من نگاه کردم تمام این مواردی که این به کار می‌رود کلمۀ فکر می‌کنم خیلی خوب این را پوشش می‌دهد. می‌توانیم ما ترجمۀ کلمۀ ظن را به معنای فکر کردن بگیریم و این معانی مختلفی که وجود دارد این معانی را پوشش می‌دهد. ظن را می‌گوید بعضی وقت‌ها به معنای خرص و گمان و امثال اینهاست، در تاج العروس چند تا معنا برای ظن کرده بود، معنای تهمت بود. عرض کردم همۀ این معانی مختلف را جالب هست ما در موردش کلمۀ فکر کردن به کار می‌بریم. البته عرض کردم این فکر کردن خودش دال بر این معانی جانبی نیست، در جاهایی که با توجه به ویژگی‌هایی که در کنار کلام ما هست و قرائن مقامیه این معانی مختلف را می‌توانیم ازش استفاده کنیم. بنابراین ما در واقع عمده‌اش این هست که در مورد ظن آن ویژگی‌هایی که در کنار کلام هست آن ویژگی‌ها را توجه کنیم تا ببینیم ما ظن را به چه معنا می‌گیریم. عرض کردم ما ظن را عمدتا برای در این بحث به خاطر بحثی که آقایان دارند در حجیت ظن به جهت آن ما بحث را دنبال کردیم. در حجیت ظن به یک سری آیات قرآن تمسک شده که «إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»

«ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» سورۀ یونس، آیۀ ۳۶.

«إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا».

که ما اینجا عرض کردیم که اینجا «ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا» به نظر می‌رسد مراد این هست که اینها به قرینۀ قبل و بعد، اینها فقط به یک فکر و یک اندیشه‌ای ازش تبعیت می‌کنند، فکری که مطابق واقع نیست، فقط یک توخالی است، فکر صرف است، و اعتقاد و فکر انسان جای واقعیت را نمی‌گیرد که، این اشاره به این هست که اگر اعتقاد شما مخالف، این اعتقاد یعنی اعتقاد مخالف واقع، اوّلا درش نخوابیده که ظن به معنای اعتقاد غیر جازم، اعتقاد جازم را هم می‌گیرد، می‌گوید اینها یک اعتقاد صرف دارند، اعتقاد که جای واقعیت را نمی‌گیرد، این اصلا ربطی به بحث حجیت ندارد، عرض کردم بحث حجیت در جایی هست که می‌خواهد محرکیت و عدم محرکیت ایجاد کند. این بحث سر محرکیت و عدم محرکیت نیست، بحث سر اِجزاء است، اِجزاء مرحلۀ بعد از محرکیت است. یعنی می‌گوید احکامی که به واقع بار شده آن احکام، احکام مال واقع است، یعنی فرض کنید که در امور تکوینیه شما اگر سم را بخورید می‌میرید، اعتقاد اینکه این شیء سم نیست شما را ایمن نمی‌کند، می‌میرید. اعتقاد جای واقع را نمی‌گیرد و این در واقع ارشاد به این هست که شما خیال نکنید حالا اعتقاد داری، اعتقاد کافی است، یعنی یک نوع هشدار به این هست که این اعتقادات شما ممکن است اعتقاد مخالف، البته خود آن بنده خدایی که اعتقاد دارد ممکن است اگر این هشدار را بهش ندهیم بر همان اعتقاد خودش باقی باشد ولی این هشدار در واقع می‌گوید حواستان را جمع کنید، الکی اعتقاد پیدا نکنید، ممکن است اعتقادتان مخالف واقع باشد، اگر این اعتقاد مخالف واقع باشد آن واقعیت هولناک شما را از بین می‌برد و داغون می‌کند. اینها در مورد مثلا قیامت اینکه قیامتی نیست در مورد خدا که خدایی نیست صرفا یک چیزی هست که در عالم ذهن اینها جولان دارد، با واقعیت خارجی مطابقت نیست، بنابراین وقتی خداوند وجود دارد بنابراین اینها را به اعمال ناپسندشان مجازات می‌کند. وقتی قیامت وجود دارد اینها روز قیامت در آتش جهنم می‌سوزند و اعتقاد به نبودن قیامت اینها را از عذاب دوزخ ایمن نمی‌دارد. این اصلا ربطی به بحث‌های مربوط به آقایان ندارد، علت اصلی‌اش این است که خلط شده بین ظن در مفهوم لغوی و ظن در مفهوم منطقی. یک مشکلی اینجا وجود دارد حالا بد نیست این را عرض بکنم ورود منطق یونان به زبان عربی همراه خودشان یک سری مفاهیم، الفاظی را منتقل کرده، مترجمین منطق یونان در مقام ترجمۀ الفاظ یونانی مجبور شدند از واژه‌هایی استفاده کنند، این استفادۀ مترجمان از این واژه‌ها آن واژه‌ها را از معنای اصلی خودشان فاصله داده، مثلا یکی از واژه‌ها، واژۀ شقاوت است، سعادت و شقاوت. شقاوت در اصطلاحی که الآن ما می‌شنویم یعنی اینکه انسان بدبخت بشود، بیچاره بشود، از سعادت دور بشود. سعادت هم یعنی خوشبختی و به کمال رسیدن. ولی ظاهرا اصل لغت نه سعادت به این معناست، و نه شقاوت به این معناست، بنابراین السعید، سعید فی بطن امه، و الشقی شقی فی بطن امه اصلا معلوم نیست به این معنایی که الآن ما در ذهنمان هست باشد. آیۀ قرآن می‌گوید:

«بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ \* طه (1) ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى (2)»

تشقی یعنی اینکه به زحمت بیفتی. در عربی بین افعال معتل اللام و افعال مضاعف ارتباط معنوی وجود دارد از باب اشتقاق کبیر به اصطلاح. تظنن و تظنی که گاهی اوقات هم به هم تبدیل می‌شوند، تظنی، تشقیٰ با تَشُقْ ارتباط معنوی دارد. می‌گوید پیغمبر ما ما قرآن را برای تو نازل نکردیم که به مشقت بیفتی. این مشقت، تشقیٰ به این معناست. من فکر می‌کنم السعید سعید فی بطن امه ممکن است ناظر به اینجور نکات باشد، می‌گوید از همان زمانی که افراد در شکم مادرشان هستند اینکه اینها زندگی‌شان سخت خواهد بود و زندگی‌شان راحت خواهد بود از همان موقع شکل می‌گیرد. بحث سعادت و شقاوت به معنای اینکه روز قیامت آدم خوبی هستند، جنبۀ ارزشی معنوی ندارد، ارزش مادی دارد، اینکه بنده خدایی در شکم مادرش، فرض کنید مریض هست از همان شکم مادرش مریض می‌شود بعد که به دنیا می‌آید پدرش در می‌آید دیگر. از آن طرف سالم هست از همان شکم مادرش سالم، یعنی می‌خواهد بگوید از همان ابتدا اینکه انسان یک زندگی سخت خواهد داشت یا زندگی راحت خواهد داشت آن زمینه‌اش از شکم مادر هست. بحث سعادت و شقاوت به معنای اینکه آدم خوبی است، آدم بدی است امثال اینها معلوم نیست اصلا به این معنا باشد. سعادت و شقاوت به معنای اینکه کامروا بودن، سعادت یعنی کامروایی، شقاوت یعنی ناکامی. می‌گوید آدم‌هایی که در زندگی، زندگی خوب خواهند داشت یا زندگی بد خواهند داشت از شکم مادرشان معلوم است، اینجور نیست آن آدمی که ناکام هست آدم بدی باشد، شقی به معنای بد، آخر شقی در اصطلاح منطقی به اصطلاح نگاه معنوی دارد، به دلیل اینکه نگاه‌های فلسفی یک نگاه‌های از ماده فاصله گرفت نگاه معنوی شده. این تغییر کرده این مفهوم سعادت و شقاوت. بله گاهی اوقات آیات قرآن می‌خواهد این ارشاد را به ما بدهد که آن چیزی که واقعا کامروایی است، کامروایی در این دنیا نیست. کامروایی در آخرت است. این یک نوع توسعۀ مفهومی هست، دقت به این هست که شما از ظاهر باید عبور کنید و به باطن برسید. ما می‌گوییم کامروا کسی نیست که در دنیا کامروا باشد. کامروا کسی است که در آخرت کامروا باشد. السعید سعید الآخرة لا سعید الدنیا. این اشاره به همین نکته که واقعا اگر کسی فکر کند کامروایی، کامروایی موقت در مقابل کامروایی حیات ابد قابل مقایسه نیست. اصل کامروایی مفهومی هست که انصراف دارد به کامروایی دنیایی ولی می‌آید بر خلاف این انصراف اشاره می‌کند که آن چیزی که مهم هست کامروایی اخروی است. یک نکته‌ای در مورد عقل من بگویم این را من فردا می‌خواهم در مورد عقل صحبت کنم. کلمۀ عقل به معنای به اصطلاح حسابگری اندیشۀ عاقلانه است. در روایات هست که می‌گوید عقل آن چیزی نیست که معاویه داشته، تلک النکرا و الشیطنة، العقل ما عُبد به الرحمان و اکتسب به الجنان، عقل معنایش یعنی آن معنایی که وجود دارد اینکه آدم در حسابگری‌ها سود خودش را بر زیان خودش بتواند تشخیص بدهد که سودش در چی است زیانش در چی است. یک تاجر خوب، تاجر عاقل، تاجری که می‌داند کجا سرمایه‌گذاری کند که سرمایه‌اش باخت نرود، عقل یعنی قدرت تصمیم‌گیری برای سرمایه‌گذاری سودزا، این مفهوم اوّلیه‌اش ما سرمایه‌گذاری و سودزا، اینها را در زندگی دنیایی می‌بینیم. این روایت می‌خواهد بگوید بابا سرمایه‌گذاری دنیایی در مقابل سرمایه‌گذاری اخروی قابل مقایسه نیست، العقل ما عُبِد به الرحمان و اکتسب، ببینید تعبیر اکتساب یک تعبیر تجارت است، اصطلاحات باب تجارت را به کار می‌برد. می‌گوید شما یک موقعی یک سودی الآن برایتان حاصل می‌شود در زندگی انسانی، گاهی اوقات طرف دون می‌پاشد، الآن ضرر می‌کند بعداً استفاده کند. به قول یکی از علما گفته بود که آدم باید قمار کند. حالا یک داستانی دارد که الآن فرصت نیست آن داستان را برایتان نقل بکنم. این حسابگری می‌کند، می‌گوید الآن ولو ضرر می‌کنم این ضرر می‌ارزد به اینکه بعدا سود زیاد برایش حاصل بشود. زندگی دنیایی هم یک قمار موفق است، کسی که عُبِدَ به الرحمان یک قمار دیگر نیست، یک تجارتی هست که سودش تضمین شده است، ولو الآن کأنّ زیان کرده، الآن از شهوات دنیایی گذشته ولی و اکتسب به الجنان، در مقابل آن به حیات ابد رسیده، به بهشت رسیده، در روایات هست که ثمن جان‌های شما بهشت است، فلا تبیعوا الا بها، این می‌گوید عقل اصلا، عرض کردم اصل مفهوم عقل یعنی حسابگری درست، برای سرمایه‌گذاری سودزا، این مفهوم اصلی عقل است، ولی این مفهوم در جاهای مختلف معانی مختلف پیدا می‌کند حالا این را ان شاء الله فردا در مورد عقل، علم، یقین این مفاهیمی که یک مقداری با ظن در ارتباط هست صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد